

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث

سال ۹، شماره ۲، ۱۳۹۱، پیاپی ۱۸

## منطق تبیین آیات قرآن در تعامل با گزاره‌های علوم تجربی

عباس مصلائی پور<sup>۱</sup>  
ابوالفضل حاجی حیدری<sup>۲</sup>  
سید مهدی بیابانکی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۲۲

تاریخ تصویب: ۹۰/۴/۴

### چکیده

تأکید و ترغیب آیات قرآن کریم بر علم و معرفت در کنار اختصاص بیش از ده درصد این آیات به مباحث علمی در حوزه‌های مختلف، پرسش از رابطه میان این آیات و علوم گوناگون را به دغدغه‌ای اصیل و ریشه‌دار تبدیل کرده است. رشد روزافزون علوم و فناوری جدید، و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی برآمده از آن، این دغدغه اصیل را به وظیفه‌ای سنگین نیز مبدل کرده است. تلاش در این حوزه که از آن با عنوان «تفسیر علمی قرآن یاد می‌شود، تاکنون سبب پیدایش رویکردهایی بسیار شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: استخراج علوم از قرآن، تطبیق علوم بر قرآن و به کارگیری علوم در فهم قرآن. هر یک از این رویکردها نقاط ضعفی دارند که

۱. دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق (ع) amusallai@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع) ahaji118@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف mehdibiabanaki@gmail.com

مهم‌ترینشان ناتوانی آن‌ها در تبیین رابطه میان نظریه‌های متغیر علوم و آیات تغییرناپذیر وحیانی است؛ تا آنجا که آن‌ها را در حد توصیه‌هایی اولیه، تنزل داده است. روی کردی که در این مقاله، مورد توجه بوده، بر دسته‌بندی گزاره‌های علوم تجربی در سه سطح متفاوت، استوار است. براساس این روی کرد، مفسر در هر سطح، با گزاره‌ها و نظریه‌هایی متفاوت، روبرو می‌شود که تفسیر علمی متناسب با خود را می‌طلبند. در سطح نخست، آیات قرآن، تعیین‌بخش گزاره‌های علمی هستند، در سطح دوم، تنها دامنه نظریه‌های علمی مورد قبول را تعیین می‌کنند و در سطح سوم، اصول راه‌نما و نیز اصول کلی فهم ما از طبیعت را بیان می‌کنند.

**واژه‌های کلیدی:** قرآن، تفسیر علمی، نظریه علمی، روش‌شناسی.

## ۱. بیان مسئله

مفسرانی که در دوره‌های مختلف، در تلاش برای تبیین رابطه میان آیات قرآنی و علوم مختلف، وارد حوزه تفسیر علمی آیات قرآن شده‌اند، تعریف‌ها، روش‌ها و رویکردهایی متفاوت را برای چگونگی تبیین این رابطه، به دست داده‌اند؛ اما این تعریف‌ها و روش‌ها که به طور کلی، در سه دسته طبقه‌بندی می‌شوند، کاستی‌هایی نیز دارند. در این پژوهش، ضمن بررسی و نقد این رویکردها، درصدد پاسخ‌دادن به این سؤال محوری هستیم که آیا می‌توان تعریف و روشی جدید برای تفسیر علمی به دست داد که تا حد زیادی، چنین اشکال‌هایی نداشته باشد و مسیری تازه را پیش روی اندیشمندان در این حوزه قرار دهد.

## ۲. مقدمه: سیر تاریخی تفسیر علمی قرآن کریم

از زمان آغاز نزول آیات الهی بر قلب رسول اکرم (ص)، تأکید فراوان این آیات بر کسب علم و معرفت، و ترغیب مسلمانان برای ورود به این ساحت، بر هیچ‌یک از مسلمانان، پوشیده نبوده است. پرسش درباره چستی علم، و رابطه آن با آیات وحیانی، به مرور، به دغدغه‌ای برجسته برای

متفکران مسلمان تبدیل شد. ترجمه آثار یونانی به عربی در قرون اولیه، و آشنایی مسلمانان با آنچه به اصطلاح، علوم رایج در آن عصر نامیده می‌شود، کاوش درباره ماهیت این ارتباط را به دغدغه‌ای اصیل و وظیفه‌ای سنگین برای اندیشمندان مسلمان تبدیل کرد. شاید بتوان ریشه‌های اولیه شکل‌گیری علوم عقلی در عالم اسلام را در بستر این دغدغه اصیل جستجو کرد؛ بنابراین می‌توان زمینه‌های اولیه شکل‌گیری تفسیر علمی آیات قرآن را در آثار متفکران قرون اولیه تمدن اسلامی یافت. ابن سینا (۳۷۰ تا ۴۲۸ق) از برجسته‌ترین این متفکران است که نمونه‌هایی از تفسیر علمی را می‌توان در آثار او یافت؛ مثلاً او «عرش» را در آیه «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» (قرآن، الحاقه: ۱۷)، فلک نهم در هیأت بطلمیوسی دانسته و ملائکه هشتگانه‌ای را که عرش را حمل می‌کنند، افلاک هشتگانه (ماه، خورشید، عطارد، مریخ، زهره، مشتری، زحل و فلک ثوابت) تفسیر کرده است (ذهبی، ۱۳۹۶ق: ۲/۴۲۶). در میان مفسران امامیه نیز نخستین ریشه‌های این رویکرد را می‌توان در التبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) یافت؛ مثلاً ایشان ذیل آیه ۲۲ سوره بقره، یعنی «الذی جعل لکم الارض فراشاً»، امکان کروی بودن زمین و ذیل آیه ۱۶۴ سوره بقره، یعنی «و ما انزل الله من السماء»، امکان تشکیل ابر را از بخارهای برخاسته از زمین مطرح کرده است (طوسی، ۱۳۸۲ق: ۱/۱۰۲، ۵۸/۲).

دوره دوم که می‌توان آن را دوره شکل‌گیری تفسیر علمی نامید، با آثار غزالی (م ۵۰۵ق) و فخر رازی (م ۶۰۶ق) شروع شد و تا زمان ملاصدرا (م ۱۰۵۰ق) ادامه یافت. غزالی معتقد بود قرآن، مشتمل بر همه علوم گذشته و آینده است و همه علوم مختلف را می‌توان از آن استخراج کرد (غزالی، ۱۴۰۲ق: ۱/۳۴۱). او در کتاب جواهرالقرآن، چگونگی انشعاب علوم مختلف از قرآن را توضیح داده و تصریح کرده است که قرآن، دریای محیطی است که علوم اولین و آخرین، از آن منشعب می‌شود؛ چنان‌که از سواحل دریا، نهرها و جوی‌ها منشعب می‌شوند (غزالی، بی‌تا: ۸). هرچند غزالی به تفصیل وارد تفسیر علمی آیات قرآن نشده، راه را برای امثال فخر رازی باز کرده است تا با پی‌گیری روش او، مصداق‌هایی متعدد از تفسیر علمی آیات قرآن به دست دهند؛ مثلاً فخر رازی با استناد به آیه ۲۲ سوره بقره، یعنی «الذی جعل لکم الارض فراشاً»، ساکن بودن کره زمین را دریافته است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق: ۲/۳۳۶) و براساس آیه ۲۹ سوره بقره، یعنی «فسوئهنَّ

سبع سماوات»، هفت آسمان را با هفت فلک در هیأت بطلمیوسی تطبیق داده است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق: ۲ / ۳۸۱)؛ همچنین او دربارهٔ آیهٔ سی‌ام سورهٔ انبیاء، یعنی «اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما»، این دیدگاه علمی را مطرح کرده است که آسمان‌ها و زمین به یکدیگر چسبیده بوده و سپس خداوند متعال بین آن‌ها فاصله انداخته و زمین را مستقر کرده و آسمان‌ها را بالا برده است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۵۶). از دیگر افراد شاخص در دورهٔ دوم که به تفسیر علمی قرآن پرداخته‌اند، ملاصدرای شیرازی و اصحاب حکمت متعالیه را می‌توان نام برد. ملاصدرا در آن دسته از آثار خود که به تفسیر قرآن پرداخته، مباحث علمی را نیز مطرح کرده و درصدد ایجاد هماهنگی میان آیات قرآن و علوم طبیعی عصر خود برآمده است؛ مثلاً ذیل آیهٔ ۳۹ سورهٔ یس، یعنی «و القمر قدرناه» گفته است که نور ماه، همان نور خورشید است که از صفحهٔ ماه، به چشم ما منعکس می‌شود (صدرالمآلهین، ۱۳۶۶ش: ۵ / ۱۰۴).

دورهٔ سوم در تفسیر علمی قرآن که می‌توان آن را دورهٔ اوج و حرکت شتابان در تفسیر علمی قرآن نامید، با ظهور علم جدید در قرن هفدهم و به‌دنبال آن، پیدایش فناوری جدید در نیمهٔ دوم قرن هجدهم در مغرب‌زمین و راه‌یابی آن به کشورهای اسلامی آغاز شد. در این دوره، تفکر فلسفی غرب، فلسفه‌هایی را پدید آورد که یا در تعارض با دین بودند و یا به آن توجهی نمی‌کردند. پوزیتویسم با عرضهٔ معیار تحقیق‌پذیری<sup>۱</sup> برای معناداری گزاره‌ها، دایرهٔ گزاره‌های معنادار را به گزاره‌های تجربی منحصر کرد و معناداری هر نوع گزارهٔ دینی را انکار کرد (گیلیس، ۱۳۸۷ش: ۲۰۵). فلسفه‌های مبتنی بر طبیعت‌گرایی علمی، خداباوری را بر این مبنا انکار کردند که تحقیق علمی دربارهٔ عالم، آن را به صورت یک مجموعهٔ زمانی-مکانی کامل به ما نشان می‌دهد که در آن، جایی برای خدا باقی نمی‌ماند (تالیافرو، ۱۳۸۲ش: ۲۲۱). بر این اساس، تفسیرهایی طبیعت‌گرایانه از دین رواج یافت که در آنها، دین «وسیلهٔ فرونشاندن خشم و جلب رضایت نیروهای فراتر از انسان که تصور می‌شود جریان طبیعت و مسیر زندگی انسان را هدایت می‌کنند و آن را تحت کنترل دارند»، تعریف می‌شود (مک کواری، ۱۳۸۷ش: ۱۵۶). در کنار این اندیشه‌های فلسفی، نوعی روان‌شناسی‌گرایی دربارهٔ دین نیز رواج یافت. فروید که پرچم‌دار این دیدگاه به‌شمار می‌آید،

معتقد است باور دینی، از حیات روانی فردی تأثیر می‌پذیرد که به آن باور دارد و چنین باوری اساساً کورکورانه و بیمارگونه است. «باور دینی، فرافکنی غرایز کودکانه به جهان است و از این رو، فرار از واقعیت محسوب می‌شود» (استامپ و دیگران، ۱۳۸۳ ش: ۴۳). اندیشه‌های فلسفی‌ای که در قرن هجدهم، بر مسند داوری دربارهٔ تعارض علم و دین نشسته بودند، از یک سو با تکیه بر رشد روزافزون علم و فناوری و از سوی دیگر، با تکیه بر ظهور فلسفه‌های مبتنی بر پوزیتیویسم، طبیعت‌گرایی و روان‌شناسی‌گرایی، به پیروزی علم بر دین رأی دادند.

ورود علوم جدید و فناوری نوظهور به کشورهای اسلامی نیز از آسیب‌های یادشده درامان نماند. فلسفه‌های شکل‌گرفته در کنار علم و فناوری جدید، در کنار نظریه‌های علمی و به‌عنوان جزء جدایی‌ناپذیر آن‌ها مطرح می‌شد؛ به گونه‌ای که پذیرش علم جدید و ورود به عرصهٔ آن، بدون پذیرش فلسفه‌های همراهش، محال می‌نمود. در این هنگام، تعارض میان علم و دین، به باوری عمومی میان روشن‌فکران تبدیل شد و در این عرصهٔ تعارض، دین می‌بایست به‌عنوان متهم، از خود در برابر هجمهٔ فلسفه‌های آمیخته با علوم و فناوری جدید دفاع کند. در این میان، برخی متفکران اسلامی برای دفاع از آیات وحیانی قرآن کریم و نشان‌دادن سازگاری علم و دین در نظر اسلام در صدد برآمدند تا نشان دهند آیات قرآن کریم نه تنها در تعارض با علوم جدید قرار ندارند، بلکه نظریه‌های جدید علمی، اعجاز علمی قرآن را اثبات می‌کنند و وحیانی بودن آن را نشان می‌دهند. براساس چنین دیدگاهی، تفسیرهای علمی از قرآن رواج یافت؛ به طوری که دو قرن اخیر را می‌توان دوران اوج‌گیری چنین تفسیرهایی دانست؛ اما چند عامل سبب شد که بیشتر تفسیرهای علمی در این دوره، راه افراط بپیمایند و بیش از آنکه چگونگی تعامل میان علم و دین، و رابطهٔ میان آیات قرآن و نظریه‌های علمی را تبیین کنند، به تأویل و تفسیر به‌رأی در آیات قرآن بپردازند. نخستین دلیل، آن بود که این دسته از مفسران همانند بسیاری از روشن‌فکران مسلمان در آن عصر، قادر به تفکیک علم و فناوری جدید و فلسفه‌های شکل‌گرفته در کنار آن نبودند. پوزیتیویسم، طبیعت‌گرایی و ده‌ها رویکرد فلسفی دیگر، آن روی سکهٔ علم و فناوری تلقی می‌شد؛ در حالی که میان این پیش‌فرض‌های فلسفی و نظریه‌های علمی، فرسنگ‌ها فاصله است؛ بنابراین، تلاش این دسته از مفسران باهدف هماهنگی میان آیات قرآن و علوم تجربی آغاز می‌شد؛ ولی با تلاش برای

هماهنگی میان آیات قرآن و فلسفه‌های شکل گرفته در کنار علوم تجربی ادامه و پایان می‌یافت؛ مثلاً برخی در تفسیر آیه شریفه «هو الذی خلقکم من نفس واحده و جعل منها زوجها لیسکن الیها» (قرآن، اعراف: ۱۸۹) نوشته‌اند:

آیا مقصود [از نفس واحده و زوج آن] همان پروتون و الکترون نیست؛ [یعنی] نیروهای مثبت و منفی...؟ دانشمندان ثابت کرده‌اند نیروی مثبت در پروتون و منفی در الکترون، به صورت مساوی، علت بقای ذره و حفظ توازن آن است...؛ به این ترتیب، سبب سکون و آرامش نفس واحده، زوج آن است که این همان چیزی است که علم جدید در مورد سکون پروتون و الکترون می‌گوید و قرآن این حقیقت را بیان کرده است (نوفل، ۱۳۹۳ق: ۱۵۶).

این رویکرد در تفسیر آیه قرآن، از رویکرد طبیعت‌گرایی نشأت می‌گیرد که خود از رویکردهای فلسفی رایج در قرن‌های هجدهم و نوزدهم است. براساس چنین رویکردی، فرد مجاز نیست برای توضیح روندهای درونی جهان فیزیکی، از نیروهایی ورای این جهان سخن گوید (تریگ، ۱۳۷۹ش: ۵۸). روشن است که چنین رویکردی صرفاً یک پیش‌فرض فلسفی است؛ نه یک نظریه علمی. این مفسر، چنین رویکردی را با نظریه فیزیکی ذرات تشکیل‌دهنده اتم (الکترون و پروتون)، همسان انگاشته و خلقت انسانی را براساس آن، تفسیر و تأویل کرده است. از این دست تفسیرها در دو قرن اخیر، فراوانند و همه آنها نتیجه همسان‌انگاری نظریه‌های علمی با پیش‌فرض‌های فلسفی القاء شده در کنار آنها به‌شمار می‌روند.

دلیل دوم در اتخاذ چنین رویکردی به تفسیر علمی در قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی میان مفسران مسلمان، آشنایی با دانشمندان با فلسفه علوم، و درجه صدق و کذب نظریه‌های علمی است. قرن‌های هجدهم و نوزدهم، دوران پیدایش نظریه‌های متعدد علمی در حوزه‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و... است. به دنبال پیدایش هر نظریه‌ای، عموماً تصور می‌شد حقیقتی خالص از حقایق عالم کشف شده که در صدق آن، هیچ تردیدی وجود ندارد و برهان‌های قاطع و خدشه‌ناپذیر تجربی، آن نظریه را اثبات کرده‌اند. بیشتر مفسران علمی در این دوره، با پیش‌فرض گرفتن حقانیت و صدق خدشه‌ناپذیر نظریه‌های علمی درصدد برآمدند تا به هر شکل، آیات قرآن را با آنها تطبیق دهند؛ مثلاً برخی در تفسیر آیه «فی لوح محفوظ» (قرآن، البروج: ۲۲)

نوشته‌اند منظور از «لوح محفوظ» در این آیه، «اتر<sup>۱</sup>» است؛ زیرا دانشمندان ثابت کرده‌اند هر عمل، صدا، حرکت و سکونی در فضای اتری ثبت می‌شود. اتر همه‌جا را احاطه کرده و این، همان چیزی است که چهارده قرن قبل، در قرآن آمده و «لوح محفوظ» تعبیر شده است (احمد عجوز به نقل از رفیعی، ۱۳۷۹ش: ۲/ ۲۷۲). چند سالی پیش طول نکشید که نظریه وجود اتر را دانشمندان علوم تجربی رد کردند و بدین ترتیب، معلوم شد که پایه‌های علوم تجربی، آن گونه که تصور می‌شد، خدشه‌ناپذیر و محکم نیست. اتخاذ چنین روی‌کردهای غلطی در تفسیر علمی قرآن، بسیاری از مفسران دل‌سوز در عالم اسلام را به مخالفت با چنین روی‌کردی سوق داد که از جمله آن‌ها می‌توان علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۷/ ۱) و شیخ محمود شلتوت (شلتوت، ۱۴۰۸ق: ۱۳) را نام برد.

بسیاری از محققان، تنها این سه دوره را در تفسیر علمی قرآن ذکر کرده‌اند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵ش: ۹۴)؛ اما با دقت و تأمل می‌توان دوره چهارمی را نیز برای تفسیر علمی قرآن در نظر گرفت. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دگرگونی‌های بنیادین در حوزه علوم تجربی و ریاضیات، معادلات میان علم و دین را دگرگون کرد. این بار، علوم تجربی آماج انتقاد و فروپاشی نظام‌های ریشه‌دار خود، و ظهور نظام‌های علمی جدید قرار گرفت. این دگرگونی‌ها به‌ویژه با تغییرهای گسترده در حوزه فیزیک و مکانیک آغاز شد و با ظهور فلسفه‌های علم که مبانی نظری و فلسفی علوم تجربی را بررسی می‌کرد، پررنگ‌تر شد. ریاضیات - که مثل اعلایش هندسه اقلیدسی، یعنی هندسه‌ای بود که بیش از دوهزار سال، یکه‌تاز بی‌چون‌وچرا و خدشه‌ناپذیر ریاضیات به‌شمار می‌رفت - با ظهور هندسه‌های نااقلیدسی، به‌صورتی اساسی دگرگون شد. فیزیک نیوتن نیز که نزدیک دوست سال، نمونه‌اعلای اندیشه علمی به‌حساب می‌آمد، با ظهور نظریه نسبیت اینشتین و نظریه مکانیک کوانتمی، نه‌تنها دگرگون شد، بلکه به فروپاشی تمام‌عیار نیز نزدیک شد. اهمیت این مسئله هنگامی روشن می‌شود که دریابیم فیزیک نیوتنی نزد دانشمندان و فیلسوفان، جایگاهی

---

۱. اتر در علم فیزیک، یک واسطه غیرمادی برای گسیل نور است که زمانی می‌پنداشتند فضا را پر کرده است. براساس این نظریه، امواج الکترومغناطیس و نور، با سرعتی ثابت، در فضا گسیل می‌شوند و این سرعت ثابت را نسبت به یک ماده نامرئی به‌نام اتر که در سراسر گیتی و حتی در فضای تهی نیز وجود دارد، می‌سنجیدند.

یافته بود که حتی تصور خدشه‌پذیری آن، نامعقول جلوه می‌کرد. فیزیک نیوتنی به یک بت تبدیل شده بود؛ تا بدانجا که قرن هجدهم را عصر نیوتن و فیزیک نیوتنی نامیده‌اند. در قرن‌های هفدهم و هجدهم، اصحاب دایره‌المعارف<sup>۱</sup>، مدعی شده بودند علم، دیگر به اوج خود رسیده و ما باید تنها دایره‌المعارف بنویسیم؛ زیرا آنچه درباره علم باید اتفاق می‌افتاد، اتفاق افتاده است. به تعبیر دمپر<sup>۲</sup>، این نگرش در قرن هجدهم، ناشی از مبالغه‌ای طبیعی در توانایی‌های دانش جدید بود که گستره پهنایش، اذهان بسیاری را پیش از آنکه محدودیت‌های محتوم آن را دریابند، به شدت تحت تأثیر قرار داد (باربور، ۱۳۶۲ش: ۷۴). هرچند در این دو قرن، پیش‌فرض‌های فلسفی نظریه‌های علوم تجربی از یک سو و نتایج فلسفی آن‌ها از سوی دیگر، به صورتی عمیق از سوی فلاسفه علم نقد و بررسی شد، بیش از همه، یک واقعیت درباره رابطه علم و دین، برجسته به نظر می‌آمد؛ بدین شرح که علوم تجربی خصلت بُت‌وارگی خود را ازدست دادند و مدافعان آن، محتاطانه‌تر و فروتنانه‌تر از گذشته، به مقوله دین می‌نگریستند. مسئله تعارض میان علم و دین، دیگر یک مغلوب از پیش‌فرض شده نداشت. پس از این، مسئله دین، دوباره در کانون پژوهش‌های فلسفی قرار گرفت و فلسفه‌های دین ظهور کردند و گسترش یافتند. آنچه اکنون، به صورتی جدی مورد توجه قرار می‌گیرد، حذف یکی از دو مقوله علم و دین به نفع دیگری نیست؛ بلکه پرسش از نوع رابطه آن‌ها با یکدیگر است.

دوره چهارم که می‌توان آن را دوره تعامل و رابطه میان علم و دین نامید، نیازمند پژوهش‌هایی جدید برای کشف و تبیین نوع ارتباط آیات وحیانی با گزاره‌های علمی است. در این دوره، دیگر لازم نیست با پیش‌فرض گرفتن حقانیت نظریه‌های علمی، درصدد انطباق آیات قرآن با آن‌ها و یا استخراج آن نظریه‌ها از آیات قرآن برآیم؛ بلکه باید نوع رابطه میان آیات قرآن و گزاره‌های علمی را جمع به موضوعات واحد را تبیین و توجیه کنیم؛ از این روی، تفسیر علمی آیات قرآن در دوره چهارم، نیازمند روش‌شناسی دقیق و خاص خود است که در آن، چگونگی این ارتباط،



به روشنی تبیین شود و جایگاه هریک از دو نوع گزاره، یعنی گزاره‌های قرآنی و گزاره‌های علمی، راجع به موضوعاتی واحد از جهان، مشخص باشد.

### ۳. تعریف تفسیر علمی و روی کردهای مختلف در آن

برای تفسیر علمی، تعریف‌هایی مختلف بیان شده است که در اینجا، برخی از مهم‌ترین آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

ذهبی در *التفسیر و المفسرون*، در تعریف تفسیر علمی نوشته است: «منظور ما از تفسیر علمی، تفسیری است که اصطلاحات علمی را بر عبارات قرآن حاکم کند و در استخراج علوم و آرای فلسفی مختلف از آن، تلاش نماید». وی در تعبیری دیگر، بهره‌بردن از علم را در تفسیر آیات برای نمایاندن اعجاز علمی قرآن، تفسیر علمی نامیده است (ذهبی، ۱۳۹۶ق: ۲/۵۱۹).

احمد عمر ابو حجر تفسیر علمی قرآن را این‌گونه تعریف کرده است: «تفسیری که در آن، مفسر می‌کوشد تا عبارات قرآنی را در پرتو آنچه علم ثابت کرده است، بفهمد و سرّی از اسرار اعجاز قرآن را کشف نماید» (عمر ابو حجر، ۱۴۱۱ق: ۶۶).

حافظ ابراهیم در تعریف تفسیر علمی گفته است: «تفسیر علمی عبارت است از کشف معانی آیه در پرتو نظریات علوم هستی‌شناختی که صحت آن‌ها ثابت شده است» (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۱/۱۳۹).

عبدالرحمان العک نیز در تعریف تفسیر علمی گفته است: «این تفسیر در اصل، برای شرح و توضیح اشارات قرآنی است که به عظمت آفرینش الهی و تدبیر بزرگ و تقدیر او اشاره دارد» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵ش: ۹۲).

از آنجا که میان تعریف‌های تفسیر علمی و روش‌های مختلف آن، ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد و بسیاری از تعریف‌های تفسیر علمی در واقع، توضیح و توصیف روش یا روش‌هایی خاص از تفسیر علمی به‌شمار می‌روند، لازم است نخست، روش‌های مختلف تفسیر علمی را توضیح دهیم؛ آن‌گاه این تعریف‌ها و روش‌ها را تحلیل و بررسی کنیم.

بیشتر پژوهشگران معمولاً سه روی کرد را در تفسیر علمی قرآن، بدین شرح ذکر کرده‌اند (پورحسن، ۱۳۸۴ش: ۹۲):

الف) استخراج علوم از قرآن: برخی مفسران با این پیش فرض که قرآن کریم، جامع همه علوم بشری است، وارد حوزه تفسیر شده و کوشیده‌اند برای هر علمی، ریشه‌ای در قرآن جستجو کنند (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۱/۱۴۳). این گروه با فاصله گرفتن از ظاهر الفاظ قرآن و معانی لغوی آنها، آیات را تأویل کرده و نظریه‌ها و علمی را که در نظر داشته‌اند، از قرآن استخراج کرده‌اند. از میان معاصران، شیخ طنطاوی بن جوهری در کتاب خود با عنوان *الجواهر فی تفسیر القرآن*، ضمن اذعان به این مسئله که قرآن، ریشه همه علوم را در خود دارد، معتقد است تفسیر قرآن جز با استفاده از علوم جدید، امکان پذیر نیست. او با این دیدگاه که امروزه، هیچ روش تفسیری دیگری نمی‌تواند اعجاز و ماندگاری قرآن را آشکار کند، آیات قرآن را به صورتی گسترده، تأویل کرده است؛ تا آنجا که ذهبی در توصیف کتاب او گفته است: «این کتاب یک دایره المعارف علمی است که از هر علمی، بهره بسیاری در آن هست... او به هر دلیل و روی دادی متوسل می‌شود تا این سخن الهی را ثابت کند که "ما فرطنا فی الكتاب من شیء" (ذهبی، ۱۳۹۶ق: ۲/۵۱۷)؛ مثلاً طنطاوی در تفسیر «طه» (قرآن، طه: ۱) نوشته است:

خدای متعال می‌فرماید: «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (قرآن، طه: ۵۰). در اینجا، «ط» اول آمده و «ه» دوم آمده است؛ گویا می‌گوید: از قرآن، بررسی سایر علوم ارائه شده است و سایر علوم، همانی است که در محاوره فرعون و موسی و جمع آن (اعطی و هدی)، مطرح است و این دو می‌شود «طه»؛ پس «طا» و «ه» رمزی است برای بررسی علوم ریاضی و طبیعی و نجوم و همه علمی که در دنیا هست (طنطاوی، بی تا: ۱۰/۶۴).

ب) تطبیق علوم بر آیات قرآن: در این روی کرد، مفسر با فرض قطعی بودن نظریه‌های علوم تجربی می‌کوشد تا مصداق‌های این نظریه‌ها را در آیات قرآن بیابد و هر یک از آیات یافته شده را با نظریه یادشده تطبیق دهد. این روی کرد نیز در نهایت، به تأویل و تفسیر به رأی آیات و انحراف آنها از معنای ظاهری‌شان منجر می‌شود؛ مانند تفسیر «لوح محفوظ» در آیه «و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (قرآن، بروج: ۲۰ تا ۲۲) به «اتر» و نیز تفسیر «حافظ» در آیه «ان

کلّ نفس لَمَّا عليها حافظ» (قرآن، طارق: ۴۰) به سیستم دفاعی بدن (حسینی، ۱۳۷۵ش: ۱۰۷؛ رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۳۹).

ج) به کارگیری علوم در فهم قرآن: این رویکرد از دو رویکرد دیگر، معتدلتر است و اشکالهای عمده آنها را ندارد. در این شیوه، مفسر علم را برای فهم قرآن به کار می‌گیرد و به کمک کشفیات علمی، درست بودن مطالب قرآن را روشن می‌کند (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۱۴۰ و ۱۴۱). این شیوه، رهنمودها و اصولی بدین شرح دارد:

- مفسر اذعان دارد که هدف اولیه و اصلی قرآن، هدایت انسان‌هاست؛ نه رمزگشایی از اسرار عالم طبیعت؛ ولی قرآن در خلال بحث‌های توحیدی، معادشناسی، اخلاقی و... از برخی حقایق علمی نیز پرده برداشته و علاوه بر کسب نتایج اعتقادی و اخلاقی از آنها، پیروان خود را از علوم طبیعت نیز آگاه کرده است.

- مفسر باید از نظریه‌ها و قوانین قطعی علوم، برای فهم قرآن، بهره‌گیری و نباید فرضیه‌ها و قانون‌های ثابت نشده علمی را بر قرآن تحمیل کند.

- مفسر نباید از معنای لغوی و اصطلاحی آیات قرآن (ظاهر آیات) منحرف شود و به تأویل و تفسیر به رأی روی آورد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۲).

نمونه‌هایی که قائلان به این روش ذکر کرده‌اند، عبارت است از: مسئله حرکت زمین براساس آیه «ألم نجعل الارض مهادا» (قرآن، نبأ: ۵)؛ کروی بودن زمین براساس آیه «ربّ المشارق و المغرب» (قرآن، معارج: ۴۰)؛ نقش آب در پیدایش حیات براساس آیه «و جعلنا من الماء کلّ شیء حی» (قرآن، انبیاء: ۳۰)؛ زوجیت در موجودات براساس آیه «و من کلّ شیء خلقنا زوجین لعلکم تذكرون» (قرآن، ذاریات: ۴۹)؛ نقش باد در پیدایش ابر و باران براساس آیه «و الله الذی ارسل الريح فتثير سحاباً فسقناه الی بلد مّیت» (قرآن، فاطر: ۹) و بسیاری موارد دیگر.

#### ۴. نقد و بررسی

با دقت دوباره در تعریف‌هایی که معمولاً درباره تفسیر علمی بیان می‌شود، درمی‌یابیم که این تعریف‌ها بیش از آنکه تعریفی جامع و کلی از تفسیر علمی به دست دهند، یک یا چند شیوه خاص

از تفسیر علمی را شرح می‌دهند و توصیف می‌کنند؛ مثلاً تعریف ذهبی از تفسیر علمی، درواقع، توصیف دو شیوه نخست از تفسیر علمی، یعنی استخراج علوم از قرآن و تطبیق علوم بر آیات قرآن است؛ نه تعریف تفسیر علمی؛ تعریف احمد عمر ابو حجر درواقع، شرح و توصیف روش سوم در تفسیر علمی، یعنی به کارگرفتن علوم برای فهم قرآن است. علاوه بر آنچه گفتیم، همه تعریف‌های یادشده، رابطه‌ای یک‌سویه را میان آیات قرآن و علوم نشان می‌دهند؛ بدین معنا که براساس این تعریف‌ها، در تفسیر علمی، تنها مفسر و درواقع، آیات قرآن، برای روشن شدن، نیازمند نظریه‌ها و قوانین علوم تجربی هستند و آیات قرآن نمی‌توانند در یک تعامل دوسویه، روشنی‌بخش و هدایتگر دانشمندان علوم تجربی و درواقع، نظریه‌های علوم تجربی در کشف بنیان‌های عالم طبیعت باشند؛ مثلاً در بخشی از علوم تجربی، مثل روان‌شناسی تجربی، فلسفه تعلیم و تربیت، و... که به بررسی روان آدمی اختصاص دارد، آیات قرآن، دقایق و ظرایفی از وجود آدمی را دربر می‌گیرند که می‌تواند در کشف و تنظیم نظریه‌های علوم تجربی در این حوزه‌ها راه‌گشا باشد؛ در حالی که بنابر تعریف‌های بیان‌شده از تفسیر علمی، چنین رابطه‌ای یک‌سویه، تنها براساس نیاز مفسر به روشنی‌بخشی آیات قرآن شکل می‌گیرد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد باید تفسیر علمی را به صورتی تعریف کرد که چنین اشکال‌هایی نداشته باشد. تعریفی که در این مقاله به دست می‌دهیم، این گونه است:

تفسیر علمی عبارت است از کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآنی و گزاره‌های بالفعل یا بالقوه علوم تجربی راجع به آن بخشی از طبیعت و انسان که قرآن و علوم تجربی، راجع به آن، گزاره‌های هم‌دامنه‌ای ارائه می‌دهند.

درباره این تعریف، نکات و ویژگی‌هایی بدین شرح، درخور ذکر است:

الف) این تعریف، تفسیر علمی را به روش‌هایی مشخص محدود نمی‌کند و امکان طرح شیوه‌های مختلف برای تفسیر علمی را نفی نمی‌کند؛ زیرا تنها از کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآن و علوم تجربی سخن می‌گوید؛ نه تطبیق آیات بر علوم تجربی یا صرف استخراج علوم از قرآن و یا فهم قرآن در پرتو نظریه‌های علوم تجربی.

ب) تأکید بر گزاره‌های بالفعل و یا بالقوه علوم تجربی، حاکی از آن است که مفسر هم می‌تواند درباره رابطه آیات قرآن با نظریه‌های شکل گرفته (بالفعل) در علوم تجربی تحقیق کند و هم می‌تواند از آیات قرآنی، به عنوان اصولی راه‌نما و روشنی‌بخش برای کشف گزاره‌ها و نظریه‌های بعدی (بالقوه) در علوم تجربی بهره گیرد و دانشمند علوم تجربی را در کشف رازهای ناشناخته طبیعت و انسان یاری دهد.

ج) تفسیر علمی، به علوم تجربی طبیعی (فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و...) محدود نمی‌شود و علوم تجربی انسانی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت، و...) را نیز دربر می‌گیرد. جالب آنکه آیات قرآنی در حیطه دوم، بسیار گسترده‌ترند و نظریه‌هایی بدیع و گزاره‌هایی ناشناخته از اسرار عالم انسانی را شامل می‌شوند؛ ولی متأسفانه، این بخش، کمتر مورد توجه مفسران علمی قرآن قرار گرفته است.

د) تأکید بر گزاره‌های هم‌دامنه، حاکی از آن است که کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآن و گزاره‌های علوم تجربی باید در حیطه موضوعی مشترک صورت گیرد. نمی‌توان موضوعی از علوم تجربی را برگزید و بدون توجه به آن موضوع و آیاتی از قرآن که درباره آن موضوع نازل شده، آیاتی نامرتب با آن موضوع را انتخاب کرد و آن نظریه را بر آیه قرآن تطبیق داد یا احتمالاً تحمیل کرد؛ مثلاً نمی‌توان با طرح نظریه ذرات تشکیل‌دهنده اتم (الکترون و پروتون)، آن را به آیات مرتبط با نفس انسانی ربط داد و نفس انسانی را نیز تشکیل‌دهنده از این ذرات دوگانه معرفی کرد؛ زیرا اساساً نفس انسانی و ذرات تشکیل‌دهنده اتم، دو موضوع متفاوت با یکدیگرند و به عبارتی، دامنه مشترکی ندارند که بتوان براساس آن، از ارتباط میان آن‌ها سخن گفت.

حال که روشن شد مفسر در تفسیر علمی آیات قرآن، به دنبال کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآنی، و گزاره‌ها و نظریه‌های علوم تجربی است، این سؤال مطرح می‌شود که کیفیت یا روش ایجاد این ارتباط چگونه است. سه روی کردی که پیشتر درباره تفسیر علمی گفتیم (استخراج علوم از قرآن، تطبیق علوم بر آیات قرآن و به‌کارگیری علوم در فهم قرآن)، کاستی‌هایی بدین شرح دارند:

الف) روی کرد اول و دوم در تفسیر علمی قرآن، به بروز تأویل‌های فراوان منجر می‌شود و در بسیاری از موارد، از ظاهر الفاظ قرآن و معانی لغوی آن‌ها غفلت می‌شود (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۱/۱۴۴). در روی کرد نخست، از آنجا که مفسر معتقد است همه چیز در قرآن وجود دارد، آیاتی را که ظاهر آن‌ها با یک قانون علمی سازگار است بیان می‌کند و هرگاه ظاهر قرآن کفایت نکند، به تأویل روی می‌آورد و ظاهر آیات را به نظریه‌ها و علوم موردنظرش برمی‌گرداند. در روی کرد دوم نیز مفسر با مسلم‌پنداشتن قانون‌ها و نظریه‌های علوم تجربی سعی می‌کند آیاتی موافق آن‌ها را در قرآن بیابد و هرگاه آیه موردنظرش یافت نشود، به تأویل یا تفسیر به رأی روی می‌آورد و آیات را برخلاف معانی ظاهری‌شان تعبیر می‌کند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۳۷۸ و ۳۷۹).

ب) روی کرد سوم در تفسیر علمی قرآن، اشکال پیشین را ندارد؛ زیرا به دو شرط اساسی در تفسیر علمی قرآن قائل است: اول آنکه مطلب علمی اثبات‌شده، قطعی باشد و بدین ترتیب، فرضیه‌های اثبات‌نشده را نمی‌توان با آیات قرآن تطبیق داد؛ دوم آنکه آیه موردنظر، به روشنی، به آن مطلب علمی دلالت کند و از روی احتمال و تقریب، تطبیق صورت نگیرد (حسینی کله‌رودی، ۱۳۸۴ش: ۲۳۹). این سؤال، همواره درباره سه روی کرد مطرح می‌شد که کدام یک از نظریه‌ها و گزاره‌های علوم، دارای عنصر قطعیت است؛ کدام نظریه علمی را می‌توان نام برد که اثبات آن، قطعی باشد و هیچ‌گاه تغییر نکند. قائلان به روی کرد سوم، یک ویژگی کیفی (قطعیت) را برای تفسیر علمی قرآن مطرح می‌کنند؛ بدون آنکه معیار و منظور خود را از این ویژگی کیفی روشن کنند. همین عامل باعث شده است طرح کنندگان این روی کرد، مثال‌هایی از تفسیر علمی به دست دهند و نظریه‌هایی را قطعی تلقی کنند که بعدها در اثر دگرگون‌شدن نظریه‌های علمی، بطلان آن‌ها آشکار شده است؛ مثلاً برخی مفسران با استناد به آیه دوم سوره رعد، یعنی «الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها»، عبارت «بغیر عمد ترونها» را نیروی جاذبه تفسیر کرده و گفته‌اند مقصود خداوند متعال از این جمله، جاذبه‌ای نامرئی است که بین کرات وجود دارد (حسینی، ۱۳۷۵ش: ۱۰۴). در واقع، این مفسران، قانون جاذبه نیوتن را یک قانون و نظریه علمی قطعیت‌یافته تلقی کرده‌اند و بنابراین، آن را برای فهم قرآن، به کار گرفته‌اند (به کارگیری علوم برای فهم قرآن)؛ اما اکنون و

پس از طرح نظریه نسبیّت عام اینشتن می‌دانیم که نیروی جاذبه، احجام آسمانی را در فضا، به شکلی که می‌بینیم، نگه نداشته است؛ بلکه ساختار هندسی فضا عامل نگه‌داری احجام آسمانی در فضاست؛ بدین ترتیب، این اشکال که صرف قطعیت نمی‌تواند معیاری دقیق و متمایزکننده برای روش سوم باشد، روش سوم (و همچنین دو روش نخست) را مخدوش می‌کند؛ به علاوه، این دیدگاه که تفسیر علمی با این روی کرد، قادر به نشان‌دادن اعجاز علمی قرآن است نیز مخدوش می‌شود؛ زیرا دگرگونی‌های پیوسته در نظریه‌های علوم تجربی، استدلال بر اعجاز علمی را دچار نوسان‌هایی مرتبط با این تغییرها می‌کند. اگر مفسر با استناد به یک نظریه تجربی و یک آیه قرآن که ظاهراً (آن‌هم حدود ۱۴۰۰ سال قبل)، آن نظریه را بیان می‌کند، از اعجاز علمی قرآن سخن بگوید و پس از چند دهه، آن نظریه به کلی تغییر کند، استدلال او درباره اعجاز علمی قرآن، ارزشی نخواهد داشت. هیچ کدام از سه روی کرد یادشده، پاسخی روشن برای این سؤال ندارند.

ج) ایراد سومی که به هر سه روی کرد درباره تفسیر علمی وارد است، همان اشکالی است که درباره تعریف‌های تفسیر علمی نیز مطرح بود. هر سه روی کرد یادشده، به رابطه‌ای یک‌سویه میان آیات قرآن و نظریه‌های علوم تجربی معتقدند؛ بدین معنا که این، تنها آیات وحیانی قرآن است که برای روشن شدن، به نظریه‌های علوم تجربی نیاز دارد. جهت حرکت مفسر در هر سه روی کرد یادشده، از سمت علوم تجربی به سمت آیات قرآن است؛ به این معنا که مفسر با در نظر گرفتن علوم تجربی، و گزاره‌ها و نظریه‌های آن، به قرآن رجوع می‌کند و درصدد استخراج، تطبیق یا فهم آیات درپرتو آن نظریه‌ها برمی‌آید؛ بر این اساس، هیچ‌گاه مفسر به خود اجازه نمی‌دهد که فهم دقیق و درست خود از آیات را محملی برای فهم عالم طبیعت و جهان انسانی قرار دهد و راه‌نما و راه‌گشایی برای نظریه‌های علوم طبیعی تجربی و علوم انسانی تجربی در این راستا باشد.

## ۵. سطح‌بندی گزاره‌های علوم تجربی

حال، با توجه به اشکال‌های روی کرد یادشده، روی کردی را به دست می‌دهیم که تا حدود زیادی، چنین اشکال‌هایی ندارد و به علاوه، دغدغه‌های مخالفان تفسیر علمی را به میزان زیادی برطرف

می‌کند. در گام نخست، گزاره‌ها و نظریه‌های بالفعل و بالقوه علوم تجربی را در سه سطح یا تراز بدین شرح دسته‌بندی می‌کنیم:

#### سطح اول:

این سطح، شامل آن دسته از واقعیت‌های علمی می‌شود که ناشی از رشد فناوری و ابزارهای آن برای شناخت عالم طبیعت و عالم انسانی است. تا قبل از قرن هجدهم که بشر از فناوری و ابزارهای پیشرفته برای شناخت عالم، بی‌بهره بود، شناخت او بیشتر بر مشاهده‌های سطحی، نظریه‌های حدسی و استدلال‌های فلسفی شکل گرفته در کنار آن‌ها مبتنی بود؛ مثلاً شناخت ستاره‌شناسان از آسمان و کره‌های آسمانی، بیشتر بر رصدهای زمینی و مشاهده‌های مبتنی بر آن و استدلال‌های فلسفی، استوار بود. بشر قادر نبود از کره خاکی فاصله بگیرد، زمین را از دور ببیند و درباره کروی یا مسطح بودن آن داوری کند؛ بنابراین، نظریه‌های بیان‌شده درباره کروی یا مسطح بودن آن، بیشتر حدسی و نظری بوده است؛ به‌علاوه، نظریه‌های بیان‌شده درباره حرکت زمین و سیاره‌ها، نور ماه، چگونگی تولیدمثل جان‌داران، و بسیاری از مسائل دیگر، در سایه فقر ابزار و فناوری، بیشتر حدسی و مبتنی بر نظریه‌های آمیخته با دیدگاه‌های فلسفی بوده است؛ اما با رشد فناوری و ساخت ابزارهای جدید، بشر توانست بسیاری از این وقایع را به‌دقت، مشاهده کند و به جنجال‌ها برسر بسیاری از آن‌ها پایان دهد. این بخش از گزاره‌های علوم تجربی، گزاره‌هایی است که دگرگونی‌های بعدی در عرصه علم، آن‌ها را نفی نمی‌کند؛ بلکه برعکس، به کامل‌تر و دقیق‌تر شدن آن‌ها کمک می‌کند. تنها درباره این بخش از علوم تجربی می‌توان از قطعیت سخن گفت، و گزاره‌های آن را از نوع اثبات‌شده تلقی کرد.

#### سطح دوم:

این سطح، شامل نظریه‌های علوم تجربی در حوزه‌های مختلف فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و... است. بسیاری از نظریه‌های علوم تجربی مانند نیروی جاذبه میان کره‌های آسمانی، زوجیت گیاهان، چگونگی پیدایش آسمان‌ها و زمین، گسترش آسمان‌ها، نظریه تکامل و... در این دسته قرار می‌گیرند. هیچ‌یک از نظریه‌های علوم تجربی بر مبنای مشاهده صرف شکل نگرفته‌اند و بر این اساس توجیه نمی‌شوند؛ زیرا ممکن است مشاهده‌ای یک نظریه علمی را تأیید کند؛ ولی چند سال



بعد، همان مشاهده، وسیله‌ای برای تأیید نظریه‌ای متضاد با نظریه قبلی شود. نظریه‌های علوم تجربی بیشتر، حدسیات یا گمان‌هایی نظری و موقتی تلقی می‌شوند که ذهن انسان، آزادانه آن‌ها را خلق می‌کند تا بر دشواری‌هایی که نظریه‌های قبلی، با آن‌ها مواجه شده بودند، فائق آیند و تبیینی مناسب از رفتار بعضی جوانب جهان خارج به دست دهند (چالمرز، ۱۳۸۷ش: ۵۱)؛ بر این اساس، ما هرگز مجاز نیستیم بگوییم که فلان نظریه صادق است؛ بلکه تنها می‌توانیم امیدوار باشیم که در میان نظریه‌های موجود، بهترین است (چالمرز، ۱۳۸۷ش: ۵۱)؛ بنابراین، نظریه‌های علوم تجربی بیشتر، فرضیه‌هایی هستند که برای توصیف یا تبیین دقیق رفتار چهره‌ای از جهان، به صورت موقت، پیش‌نهاد شده‌اند (چالمرز، ۱۳۸۷ش: ۵۱) و هرچند برخی مشاهده‌های موجود، آن‌ها را تأیید می‌کند، هرزمان احتمال دارد آن‌ها سقوط کنند و فروپاشند. تاریخ علم، سرشار است از نظریه‌هایی که حتی تا چند قرن، در عرصه تبیین جهان واقع، یک‌تاز بودند؛ ولی یک‌باره فروریختند و نادرستی آن‌ها نمایان شد. فیزیک نیوتنی از جمله این نظریه‌هاست که بیشتر، از آن سخن گفتیم. با این اوصاف، سخن گفتن از قطعیت در این سطح از گزاره‌های علوم تجربی، نادرست است و تنها می‌توان از برتری نسبی یک نظریه بر نظریه‌های دیگر در یک دوره سخن گفت.

#### سطح سوم:

این سطح، شامل آن دسته از فرضیه‌های علمی است که هنوز در قالب یک نظریه منسجم بیان نشده‌اند؛ مثلاً امکان وجود حیات در کره‌های دیگر، تنها یک فرضیه است که برخی دانشمندان آن را بیان کرده‌اند؛ ولی هنوز شواهد عینی کافی برای تأیید آن ذکر نشده است و بنابراین، هنوز این فرضیه، قالب یک نظریه علمی به خود نگرفته است؛ به علاوه، این سطح، شامل آن دسته از فرضیه‌ها نیز می‌شود که امکان طرح آن‌ها در سال‌ها یا قرن‌های آینده از سوی دانشمندان وجود دارد. این گزاره‌ها هنوز در پژوهش‌های علمی، جدی گرفته نشده‌اند و درباره آن‌ها تحقیق نشده است. چنین گزاره‌هایی را می‌توان در متون علمی قدیمی، متون دینی ویا حتی متون ادبی یافت؛ ولی هنوز عرصه‌ای برای پژوهش علمی، بدانها اختصاص نیافته است.

حال که گزاره‌ها و نظریه‌های علوم تجربی را در سه سطح دسته‌بندی کردیم، روش خود را برای تفسیر علمی آیات قرآن بیان می‌کنیم. همان طور که پیشتر نیز گفتیم، مفسر در تفسیر علمی

قرآن، درصدد کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآن و گزاره‌های علوم تجربی است. براساس ترازها و سطوح یادشده، مفسر در تفسیر علمی، با سه سطح یا تراز از گزاره‌های علمی، روبرو می‌شود که لازم است به پژوهش درباره نوع رابطه هر سطح از این گزاره‌ها با آیات قرآن پردازد؛ بنابراین، سه سطح از تفسیر علمی وجود دارد که بسته به موضوع موردبحث، با یک یا چندتا از آن‌ها مواجه می‌شویم. تفسیر علمی در هر یک از این سطوح، از سازوکارهای زیر پیروی می‌کند:

#### تفسیر علمی در سطح اول:

مفسر در سطح اول، از گزاره‌های علوم تجربی، لازم است آياتی هم‌موضوع با آن گزاره‌ها را بیابد که همان مسئله را طرح و یا تلویحاً به آن اشاره می‌کنند. این گونه آیات، در واقع، اعجاز علمی قرآن را بیان می‌کنند؛ زیرا یافته‌های علوم تجربی را در حدود ۱۴۰۰ سال قبل، یعنی زمانی بیان می‌کنند که ابزار و فناوری لازم برای درک و شناخت چنین گزاره‌هایی، در اختیار بشر نبوده است؛ مانند موارد زیر:

یکی از نمونه‌های این مسئله، استناد به این آیه در سخن گفتن از حرکت زمین است: «هو الّذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکیها و کلوا من رزقه و الیه النّشور» (قرآن، ملک: ۱۵)، یعنی: او کسی است که زمین را برای شما آرام گردانید؛ پس در شانه‌های آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. در قاموس قرآن آمده است:

با آیه فوق، به حرکت زمین استدلال کرده‌اند؛ زیرا ذلول به معنی مرکوب رام است و «دابه ذلول» مرکوبی را گویند که چموش نیست و آرام است. زمین نیز مرکوب آرام است و حرکت می‌کند و در مرکوب، حرکت ملحوظ است (قرشی، ۱۳۸۶: ۳/۲۳).

علامه طباطبایی نیز درباره این آیه گفته است:

کلمه ذلول در مرکب‌ها به معنای مرکب رام و راهوار است؛ مرکبی که به آسانی می‌توان سوارش شد و اضطراب و چموشی ندارد... نامیدن زمین به نام ذلول و تعبیر اینکه بشر روی شانه‌های آن قرار دارد، اشاره روشنی است به آنچه مباحث علمی اخیراً به آن دست یافته مبنی بر اینکه زمین، یکی از سیارات است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۳۵۷).

نمونه دیگر، استناد به تعبیرهایی قرآنی مانند این موارد، برای اثبات کروی بودن زمین است: «ربّ المشرقین و ربّ المغربین» (قرآن، الرحمن، ۱۷) و «فلا قسم بربّ المشارق و المغرب» (قرآن، معارج: ۴۰). به تعبیری، این آیات، بیانگر مفهوم کروی بودن زمین است؛ زیرا تنها در صورت کروی بودن زمین، با طلوع خورشید بر بخشی از آن، در قسمت دیگر غروب می‌شود؛ چنان که آیت‌الله خویی درباره این مسئله گفته است:

این سلسله آیات در عین اینکه بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می‌کند، به کروی بودن زمین نیز اشاره دارد؛ زیرا اگر زمین کروی باشد، طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین، مستلزم این است که از جزء دیگر آن غروب کند و در این صورت، تعدّد مشرق‌ها و مغرب‌ها بدون هیچ‌گونه تکلف و زحمتی، روشن و واضح می‌شود؛ ولی در غیر کروی بودن زمین، تعدّد مشرق‌ها و مغرب‌ها که از آیه استفاده می‌شود، قابل درک و مفهوم نیست (خویی، ۱۳۸۸ ش: ۱۱۷).

نمونه دیگر، استناد به این آیه است: «و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء» (قرآن، انعام: ۱۲۵). در این آیه، حالت افرادی که گمراه شده‌اند و قلب‌هایشان آمادگی پذیرش سخن حق ندارد، به صعود به آسمان تشبیه شده است؛ به این معنا که ایمان آوردن آن‌ها مانند صعود به آسمان، همراه با سختی، مشقت و تنگی نفس است. این تشبیه، به یک نکته دقیق علمی بدین شرح اشاره می‌کند که انسان هرچه از جو زمین بالاتر برود، نفس کشیدن برایش سخت‌تر می‌شود؛ زیرا در ارتفاعات، اکسیژن کافی وجود ندارد و همین عامل، باعث تنگی نفس می‌شود.

بسیاری از آیات دیگر قرآن نیز در این سطح از تفسیر علمی جای می‌گیرند که در اینجا، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم. روشن است که در این سطح از تفسیر علمی، مفسر با گزاره‌هایی از علوم تجربی سروکار دارد که قطعیت و صدق آن‌ها در پی دگرگونی علم از میان نمی‌رود؛ بلکه بر اثر رشد علوم تجربی، میزان آگاهی ما از آن حقایق، کامل‌تر و دقیق‌تر می‌شود؛ بنابراین، تفسیر علمی در چنین سطحی، همواره اعجاز علمی قرآن را بیان می‌کند؛ زیرا همه یافته‌های علوم تجربی

در این سطح، بیشتر به دوران بعد از قرن شانزدهم میلادی مربوط است که بیش از هزار سال پس از نزول آیات قرآن درباره این مسئله است.

#### تفسیر علمی در سطح دوم:

در این سطح از تفسیر علمی، مفسر با نظریه‌هایی علمی مواجه است که ممکن است در طول زمان تغییر کنند یا باطل شوند؛ بنابراین نمی‌تواند آیات قرآن را به صورتی قاطع، با نظریه‌ای مشخص از علوم تجربی مرتبط کند. در این سطح، آیات قرآن در یک موضوع مرتبط با طبیعت یا انسان، تعیین‌بخش نظریه‌های علمی درباره آن موضوع نیست؛ بلکه دامنه نظریه‌های علمی پذیرفته شده در آن موضوع را تعیین می‌کند و در واقع، اصول راه‌نما و مبانی کلی فهم ما از طبیعت را در آن موضوع بیان می‌کند؛ مثلاً براساس نظریه «جاذبه عمومی نیوتن»، جاذبه میان زمین با خورشید و دیگر سیاره‌ها باعث می‌شود زمین در محوری مشخص حرکت کند، در فضا معلق بماند و از مسیر خود منحرف نشود. در واقع، جاذبه، نیرویی نامرئی است که سبب می‌شود اجرام آسمانی به سوی یکدیگر جذب شوند و بدین ترتیب، در فضا معلق بمانند و در مسیری مشخص حرکت کنند. حال، آیه دوم از سوره رعد را در نظر می‌گیریم: «اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؛ یعنی: خدا همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را بدون ستون‌هایی که ببینید، برافراشت. بسیاری از مفسران، این آیه را بیان‌کننده نظریه جاذبه عمومی نیوتن دانسته‌اند (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹: ۲/۲۴۶)؛ مثلاً در تفسیر من هدی القرآن آمده است:

همه تصور ما تاکنون از این ستون‌ها، همان قوه جاذبه و دافعه بین سیارات و ستارگان است؛ به عنوان مثال، قوه دافعه ناشی از دوران زمین به دور خورشید، دقیقاً مساوی قوه جاذبه خورشید است. به همین دلیل، خورشید میلیون‌ها سال در مدار واحدی می‌ماند؛ اما اگر یکی از این دو قوه تغییر کند، اتفاقی می‌افتد که در حساب نمی‌گنجد: اگر قوه دافعه، زیاد شود، زمین به نقطه نامعلومی در خط مستقیم، پرتاب می‌شود و اگر جاذبه خورشید زیاد شود، زمین به خورشید می‌چسبد (مدرسی، ۱۴۱۹ق: ۵/۲۸۶).

برخی آیات دیگر قرآن نیز از این موضوع سخن گفته‌اند؛ مانند آیه ۴۱ سوره فاطر: «ان الله يمسك السماوات و الارض ان تزولا»؛ همچنین احادیثی از ائمه معصومین (ع) درباره این مسئله وجود

دارد؛ مثلاً امام علی (ع) فرموده است: «انشأ الارض فامسکها من غیر اشتغال و ارساها علی غیر قرار و اقامها بغیر قوائم و رفعها بغیر دعائم و حصنها من الاود...»، یعنی: خدا زمین را به اراده خود پدید آورد؛ سپس آن را از سقوط در جو نگه داشت و نه آنکه به حال خود واگذارد و آن را میخ کوب کند؛ نه! بر جایگاهی ثابت، بدون پایه‌ای محسوس، آن را برافراشت و بدون ستون در فضا بلند کرد (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۱، ۲۰۳). امام رضا (ع) نیز ذیل آیه دوم از سوره رعد فرموده است: «...ثم عمد ولكن لاترونها»؛ یعنی: پس در آنجا، ستون‌هایی هست؛ ولی شما آن را نمی‌بینید (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۲/ ۴۸۰ و ۴۸۱). در تفسیر نمونه نیز درباره این مسئله آمده است:

«عمد» جمع «عمود» به معنی ستون است و مقید ساختن آن به «ترونها»، دلیل بر این است که آسمان، ستون‌های مرئی ندارد. مفهوم این سخن، آن است که ستون‌هایی دارد؛ اما قابل رؤیت نیست. این تعبیر، اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند، اما نامرئی، کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۷ش: ۲۹/۱۷).

امروزه، در پی ظهور نظریه نسبیت عام اینشتین، نظریه نیوتن مبنی بر جاذبه عمومی سیارات، دیگر پذیرفتنی نیست<sup>۱</sup>. بر اساس نظریه نسبیت عام، نیروی جاذبه نامرئی میان سیارات، عامل ثبات حرکت آن‌ها در محورهای مشخص نیست؛ بلکه ساختار هندسی فضا به گونه‌ای است که سیاره‌ها و ستارگان در مدارهایی مشخص حرکت می‌کنند. به بیان عامیانه، گویی یک ریل مشخص برای حرکت زمین در فضا تعبیه شده است و همین عامل، سبب حرکت زمین در مدار مشخص می‌شود؛ نه نیروی نامرئی جاذبه میان زمین و دیگر سیاره‌ها و ستارگان. حال، مسئله این است که سخن آن دسته از مفسرانی را که آیه دوم سوره رعد را بر نیروی عمومی جاذبه تطبیق داده‌اند و یا در فهم آن

۱. اینشتین با طرح نظریه نسبیت عام، در ادراک فیزیکی جهان، تحولی بزرگ ایجاد کرد. در نظریه او، به جای جاذبه عمومی، مفهوم هندسی انحنای جاگام آمده است. جالب‌ترین نکته در قوانین مبتنی بر گرانش اینشتین، این است که این نظریه «تأثیر از فاصله دور»، یعنی همان چیزی را که جاذبه عمومی نیوتن، بر آن مبتنی بود، نفی می‌کند؛ مثلاً مطابق این نظریه، خورشید بر سیاره‌ها نیرو وارد نمی‌کند، زیرا قانون گرانش، جنبه هندسی دارد و به ساختار هندسی فضا مربوط است؛ بنابراین، بر اساس این نظریه، نیروی جاذبه عمومی نیوتن، هیچ چیزی را بیان نمی‌کند که به خودی خود، در جهان فیزیکی باشد؛ بلکه تنها نمونه‌ای از قرارداد برای مقاصد خاص است (راسل، ۱۳۷۰ش: ۱۹۵).

آیه، از این نظریه بهره گرفته‌اند، چگونه توجیه کنیم. به نظر می‌رسد تنها پاسخ، آن باشد که آن مفسران در داوری خود تعجیل کرده و از این نکته غفلت کرده‌اند که نظریه جاذبه عمومی، نظریه‌ای علمی است که ممکن است در طول دگرگونی‌های علم ابطال شود؛ اما با توجه به سطح‌بندی‌ای که در این مقاله به دست دادیم، این نظریه همانند بسیاری از نظریه‌های دیگر، در سطح دوم قرار می‌گیرد و دارای عنصر قطعیت گزاره‌های سطح اول نیست. حال، این سؤال پیش می‌آید: با توجه به اینکه این گونه نظریه‌ها دارای عنصر قطعیت (به آن معنا که در گزاره‌های سطح اول دیده می‌شود) نیستند، آیا باید آن‌ها را در تفسیر علمی قرآن کنار بگذاریم. از آنجا که آیاتی از این دست، درباره همان موضوعاتی سخن می‌گویند که نظریه‌های علمی بدان می‌پردازند (در اینجا، معلق بودن اجرام آسمانی در فضا)، باید نوع رابطه و معرفت‌بخشی آن‌ها درباره آن موضوع واحد تبیین شود. اگر هردو گزاره (آیه قرآن و نظریه علمی) درباره یک موضوع سخن می‌گویند، باید روشن کرد که آیا هردوی آن‌ها یک حقیقت را درباره آن موضوع واحد، بیان می‌کنند یا اینکه حقیقت‌هایی متمایز و گاه متعارض را مطرح می‌کنند. مفسر قرآن باید در این گونه موارد، نوع ارتباط میان دو گزاره یادشده، یعنی آیه قرآن و نظریه علمی را تبیین کند؛ زیرا با موضوعی واحد سروکار دارد که هردو گزاره مدعی آن هستند.

در سطح دوم، آیات قرآن، تعیین‌بخش نظریه علمی خاصی نیستند؛ بدین معنا که به صورتی تام و قاطع، نظریه‌ای واحد در علوم تجربی را بیان نمی‌کنند؛ بلکه دامنه‌ای از نظریه‌های علمی پذیرفتنی را بیان می‌کنند. در مثالی که ذکر شد، آیه «اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَاهَا»، تعیین‌بخش یا بیان‌کننده نظریه جاذبه عمومی نیوتن نیست؛ بلکه دامنه‌ای از نظریه‌های پذیرفتنی درباره اجرام سماوی معلق در فضا را بیان می‌کند؛ بدین ترتیب که از آیه یادشده و احادیث ذیل آن، نکات زیر را می‌توان دریافت:

الف) اجرام سماوی بر جایی (ستون، پایه، و...) تکیه نکرده‌اند؛ بلکه در فضا معلق‌اند؛

ب) آنچه اجرام سماوی را در فضا معلق نگاه داشته است، عامل یا نیرویی نامرئی است که نمی‌توان آن را دید؛

ج) خداوند متعال با اراده خود، چنین جایگاهی را برای زمین و آسمان رقم زده است.

آنچه آیه قرآن و احادیث ذیل آن، درباره این مسئله بیان می کنند و در قالب سه گزاره بالا دسته بندی شده است، هم با نظریه جاذبه نیوتن و هم با نظریه نسبیت عام اینشتین، سازگار است. از یک سو آیات یادشده، تعیین بخش هیچ کدام از دو نظریه جاذبه نیوتن و نسبیت نیست و از سوی دیگر، هر دوی آن ها را تأیید می کند؛ زیرا هر دو نظریه، بیانگر این معنا هستند که اجرام آسمانی در فضا معلق اند و عامل و نیرویی نامرئی، باعث قوام و حرکت آن ها در فضا شده است. از دیدگاه نظریه نیوتنی، این نیروی نامرئی، همان نیروی جاذبه عمومی است و از دیدگاه نظریه نسبیت، این عامل نامرئی، همان ساختار ناقلیدسی فضا است که به سبب ناقلیدسی بودن آن، هیچ گاه دیدنی و تصورشدنی نیست؛ بنابراین، آیه یادشده که در سطح دوم از تفسیر علمی قرار دارد، دامنه نظریه های علمی پذیرفتنی درباره یک موضوع را مشخص می کند و در عین حال، تعیین بخش هیچ یک از آن نظریه ها نیست. بر این اساس، دگرگونی نظریه های علوم تجربی، بر تفسیر علمی مفسر، خدشه ای وارد نمی کند؛ زیرا دامنه همچنان محفوظ باقی می ماند و تنها نظریه های علمی در قالب آن دگرگون می شود.<sup>۱</sup> نمونه دیگر از تفسیر علمی در این سطح، «نظریه تکامل» و «نظریه ثبات انواع» درباره آفرینش انسان است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶ش: ۱۷۴).

#### تفسیر علمی در سطح سوم:

در این سطح، مفسر با نظریه هایی منسجم و شکل گرفته سروکار ندارد؛ بلکه با فرضیه هایی اولیه مواجه است که هنوز در مراحل اولیه طرح و بحث به سر می برند و یا اساساً در آن موضوع، با هیچ گزاره علمی ای، حتی در حد فرضیه، مواجه نیست؛ مثلاً مسئله وجود موجودات زنده در کره های آسمانی دیگر، در حد یک فرضیه، مورد بحث و تحقیق دانشمندان علوم تجربی واقع شده است؛ ولی هنوز شواهد کافی برای تأیید آن و تبدیلس به یک نظریه علمی عرضه نشده است. در این گونه موارد، آیات قرآن می توانند به عنوان اصول راه نما و جهت دهنده کلی در پژوهش محققان علوم تجربی استفاده شوند. برخی آیات قرآن، امکان وجود موجودات زنده در دیگر کره ها را بیان کرده اند؛ مثل آیه ۲۹ سوره شوری: «و من آیاته خلق السماوات و الارض و ما بث فیهما من دابه»؛ آیه

۱. تغییر نکردن دامنه، بر این پیش فرض استوار است که قرآن، سخن خداوند متعال است و گزاره های آن اگر به درستی فهمیده شوند، حقایق لایزال عالم را بیان می کنند.

۴۹ سوره نحل: «و الله یسجد ما فی السماوات و ما فی الارض من دابة و الملائکه و هم لایستکبرون»؛ از این روی، بیشتر مفسران متأخر، این گونه آیات را دلیلی بر وجود موجودات زنده در دیگر کره‌ها دانسته‌اند؛ همچنان که علامه طباطبایی درباره آیه ۴۹ سوره نحل گفته است: «این آیه دلالت دارد بر اینکه در غیر کره زمین، از آسمان‌ها نیز جنیندگانی هستند که در آنجا مسکن داشته و زندگی می‌کنند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۲ / ۲۶۶). از آنجا که علوم تجربی، این احتمال را به عنوان یک فرضیه و آیات قرآن، آن را به عنوان یک گزاره خبری طرح کرده‌اند، دانشمندان علوم تجربی می‌توانند با تکیه بر آیات قرآن، درباره این مسئله به صورتی گسترده پژوهش کنند و از این گونه آیات، به عنوان اصول راه‌نما در کشف حقیقت‌های هستی بهره گیرند.

اما مسائل و موضوعاتی دیگر نیز وجود دارند که حتی به عنوان فرضیه نیز در حوزه علوم تجربی، مطرح نیستند؛ ولی در آیات قرآن، از آن‌ها سخن گفته شده است؛ مثلاً در برخی آیات قرآن، از وجود شعور و حیات در دیگر موجودات و اشیاء این عالم، سخن گفته شده است: «یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض» (قرآن، جمعه: ۱)؛ «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم» (قرآن، اسراء: ۴۴) و... این گونه آیات می‌توانند زمینه‌هایی تازه برای پژوهش دانشمندان در کشف رازهای بی‌پایان این جهان باشند؛ به ویژه، دانشمندان مسلمان با ایمان به حقانیت آیات، می‌توانند از این گونه آیات برای دست‌یافتن به حقیقت‌های پنهان هستی بهره گیرند؛ زیرا مثلاً وجود شعور و حیات در همه اشیاء عالم، دارای آثار و علامت‌هایی است که پژوهش‌های بعدی قادر خواهند بود آن‌ها را کشف کنند و در نتیجه، به بخشی از اسرار عالم طبیعت دست یابند؛ اما اعتماد نکردن به این آیات و بی‌توجهی به آنها تلاش برای کشف آن آثار را متوقف می‌کنند و حرکت انسان برای کشف رازهای جهان را کند می‌کنند.

در این سطح، مفسر قرآن می‌تواند با تحلیل دقیق و عمیق آیات، دانشمندان علوم تجربی، به ویژه دانشمندان مسلمان را در کشف قوانین بنیادی عالم طبیعت یاری رساند. این یاری‌بخشی، به ویژه هنگامی جدی‌تر و عمیق‌تر می‌شود که وارد عرصه علوم تجربی انسانی می‌شویم؛ زیرا هدف اساسی قرآن، هدایت انسان‌هاست و در این راستا، اسراری بی‌پایان از وجود انسانی، چه در بُعد فردی و چه در بعد اجتماعی، در آن مطرح شده است که هر یک از آن‌ها می‌توانند نظریه‌هایی



فراوان را در حوزه علوم تجربی انسانی (روانشناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت، و...) شکل دهند. این نظریه‌ها مبتنی بر تحلیل دقیق و منطبق بر واقع از ماهیت و هویت انسان هستند و براساس گرایش‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها در طول تاریخ شکل نگرفته‌اند.

در سطح سوم از تفسیر علمی، مفسر باید همواره مراقب باشد تا فرضیه‌های علوم تجربی را نظریه‌هایی قطعی نپندارد و در پی آن نباشد که با تأویل آیات قرآن، فرضیه‌های اثبات‌نشده علوم تجربی را بر آیات قرآن تحمیل کند؛ به عبارت دیگر، در این سطح از تفسیر علمی، تنها علوم تجربی می‌توانند از آیات قرآن بهره‌گیرند و آیات قرآن نمی‌توانند براساس فرضیه‌های علوم تجربی در این سطح روشن شوند.

## ۶. مخالفان تفسیر علمی قرآن

تفسیر علمی قرآن همواره با مخالفت‌هایی از سوی برخی مفسران، مواجه بوده است. گاه این مخالفت‌ها متوجه اساس تفسیر علمی بوده‌اند؛ به این معنا که تفسیر علمی قرآن را به کلی، مردود دانسته‌اند؛ گاه نیز شیوه‌ای خاص را در تفسیر علمی قرآن در نظر داشته‌اند. مخالفان، سه دلیل عمده را برای مخالفت خود با تفسیر علمی قرآن ذکر کرده‌اند:

الف) قرآن، کتاب هدایت است و برای بیان نظریه‌های علوم و فنون نازل نشده است. هدف اصلی از نزول آیات قرآن، تربیت و تزکیه نفوس بشری، و هدایت آنهاست؛ در حالی که تفسیر علمی قرآن موجب می‌شود این هدف اصلی فراموش شود و چیزهایی دیگر جای آن را بگیرند (ذهبی، ۱۹۸۶م: ۹۰).

ب) حقیقت‌های قرآنی، از نوع نهایی، قطعی و مطلق‌اند؛ اما آنچه علوم بشری به آن رسیده است - هر چند از ابزار پیچیده بهره برده است - از نوع غیر قطعی و غیر نهایی است و به میزان تجربه‌ها و همچنین ظرف و ابزار این تجربه‌ها، بستگی دارد؛ بنابراین، درست نیست که حقیقت‌های قرآنی را به حقیقت‌هایی غیر نهایی، یعنی آنچه از راه علوم بشری به دست آمده است، مشروط کنیم (قطب، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۸۲)؛ به علاوه، تفسیر علمی، قرآن را همگام با نظریه‌های علمی، در معرض دگرگونی قرار می‌دهد.

ج) تفسیر علمی قرآن، مفسر را به تأویل همراه با تکلف در قرآن وامی‌دارد. این تأویل، با اعجاز علمی قرآن منافات دارد و ذوق سلیم، آن را نمی‌پسندد (شلتوت، ۱۴۰۸ق: ۱۳). مفسر علمی برای تطبیق آیات با نظریه‌های علوم تجربی، از ظواهر الفاظ و آیات قرآن می‌گذرد، به تأویل آیات روی می‌آورد و در بسیاری از موارد، وارد حوزه تفسیر به‌رأی می‌شود.

در پاسخ به دلیل‌های بالا، موافقان تفسیر علمی، مواردی گوناگون را مطرح کرده‌اند؛ مثلاً برخی در پاسخ به دلیل اول، این‌گونه استدلال کرده‌اند:

کسانی که می‌گویند قرآن، کتاب فیزیک و شیمی نیست؛ بلکه کتاب هدایت است، باید توجه داشته باشند که رابطه مورد استفاده در توجیه علمی بین قرآن و علم، تنها مایه تبدیل جنبه هدایتی آن به مباحث تجربی نیست؛ بلکه دقیقاً در راستای هدایت است؛ آن هم با بهترین شیوه ممکن؛ زیرا در عصر شکوفایی و بلوغ نسبی علم، نزدیک‌ترین راه برای اثبات حقایق قرآن برای اهل زمان، به‌ویژه دانشمندان و محققان علوم تجربی، این است که ببینند حقایق در آن، به ودیعه نهاده شده که به هیچ وجه، امکان فهم و اشاره به آن در ۱۴۰۰ سال پیش، برای بشر فراهم نبوده است؛ به بیان دیگر، اگر در روزگار غلبه سحر و ساحری، پدیده‌ای مثل تبدیل چوب‌دستی به اژدهایی مهیب رخ دهد و ساحران بهتر از دیگران دریابند که آن کار، کاری بشری نیست و اگر در عصر پیش‌رفت طب قدیم، مردگان زنده می‌شوند تا همه، به‌ویژه خود اطبا دریابند امری غیربشری است و اگر در زمان شکوفایی نبوغ ادبی، جلوه ادبی یک کتاب، عهده‌دار هدایت مردم، به‌ویژه ادیبان در شناخت حقایق آن می‌گردد تا از ره‌گذر تسلیم ساحران، اطبا و ادبا، بر سایر اهل زمان نیز اتمام حجت شود، طبعاً می‌توان انتظار داشت که برای عصر اکتشافات همه‌جانبه علمی و جهان‌دانش، بعد علمی آن کتاب به همین معنی، نقش اصلی را ایفا نماید؛ بدون اینکه سایر جنبه‌ها نفی گردد (برومند، ۱۳۸۱ش: ۷۸).

در اینجا، هدف ما مطرح کردن استدلال‌های موافقان تفسیر علمی و پاسخ به دلایل مخالفان براساس آن استدلال‌ها نیست؛ بلکه تنها در پی آن هستیم که نشان دهیم دلایل اساسی مخالفان تفسیر علمی، متوجه روش مطرح‌شده در این مقاله نیست.

در پاسخ به دلیل نخست مخالفان می‌توان گفت: درست است که هدف از نزول قرآن، بیان قوانین و نظریه‌های علوم تجربی نیست؛ ولی در قرآن، آیاتی فراوان وجود دارند که به همان

موضوعات مورد توجه علوم تجربی می‌پردازند. بیش از ده درصد از آیات قرآن، به مباحث علمی در زمینه‌های گوناگون اختصاص یافته است (رفیعی محمدی، ۱۳۷۹ش: ۲ / ۱۷۵)؛ با این وصف، این سؤال مهم مطرح می‌شود: حال که بخشی از آیات قرآن و علوم تجربی، هردو درباره موضوعی واحد سخن می‌گویند، رابطه آن‌ها در تبیین آن موضوع واحد، چیست؛ آیا به صرف گفتن این مسئله که هدف از نزول قرآن، بیان قوانین و نظریه‌های علوم تجربی نیست، می‌توان از پژوهش درباره این رابطه دست کشید.

خداوند متعال در ده‌ها آیه، همگان را به تفکر و تعمق در پدیده‌های هستی دعوت کرده است؛ مانند: «افلّمینظروا الی السماء فوفهم کیف بنیناها و زیناها» (قرآن، ق: ۶ تا ۸)؛ «و فی الارض آیات للموقنین و فی أنفسکم افلاتبصرون» (قرآن، ذاریات: ۲۱ و ۲۲)؛ «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لاولی الالباب» (قرآن، آل عمران: ۱۹۰). اندیشه در خلقت مخلوق و شناخت کامل آن، راه‌گشای معرفت خالق است. خداوند متعال، جهان را مسخر انسان کرد و در آن، اسرار حیات و نیرویی شگرف قرار داد تا بشر با سعی و کاوش، از این اسرار، پرده بردارد و آن‌ها را راهی برای پی‌بردن به خالق این اسرار بداند. در قرآن مجید، حدود ۷۵۰ آیه درباره خداشناسی از راه علوم طبیعی آمده است. در این آیات، خداوند متعال از پدیده‌های طبیعی، به‌عنوان آیات الهی یاد کرده و بندگان را به تفکر و نظر در آن‌ها فراخوانده است (گلشنی، ۱۳۶۴ش: ۴۷)؛ بنابراین، بین تفسیر صحیح علمی آیات قرآن و هدف از نزول آنها، یعنی هدایت و تربیت نفوس بشری، هیچ منافاتی وجود ندارد.

در پاسخ به دلیل دوم مخالفان باید گفت: در روش‌شناسی مطرح‌شده در این مقاله، گزاره‌های علمی را در سه سطح دسته‌بندی کردیم و آن دسته از نظریه‌های علمی که دست‌خوش تغییر می‌شوند، در سطح دوم قرار دارند. همان‌طور که پیشتر گفتیم، آیات قرآن در سطح دوم، تعیین‌بخش نظریه‌های علمی نیستند؛ بلکه تنها دامنه آن‌ها را تعیین می‌کنند؛ بنابراین، در پی تغییر نظریه‌های علمی، تفسیر علمی مفسر تغییر نمی‌کند و قرآن، همگام با تغییر نظریه‌ها در علوم تجربی، دچار تغییر در فهم آیات نمی‌شود. موریس بوکای در شرح این مسئله گفته است:

کسانی که از قبول دخالت دانش در ارزش‌یابی نوشته‌ها، رو ترش می‌کنند، از اینکه علم بتواند وجه مقایسه ارزشمندی فراهم نماید، سر باز می‌زنند و این مطلب را پیش می‌کشند که علم با گذشت زمان، متغیر بوده و امر مقبول شاید بعدها مطرود گردد. تذکار فوق، مستلزم توضیح زیر است: باید نظریه علمی را از نمودی که با کنترل تام، مورد مشاهده قرار می‌گیرد، تمیز داد. نظریه برای بیان یک پدیده یا مجموع پدیده‌هایی که درک آن‌ها مشکل است، به کار می‌رود. در بیشتر حالات، نظریه متغیر است و هنگامی که ترقی علمی، تحلیل بهتر نمودها را مجاز می‌سازد، درخور دگرگونی یا جانشین شدن توسط نظریه دیگر می‌شود؛ اما نمود موردمشاهده که از طریق تجربی و ارسی و محقق شده، تغییرپذیر نیست؛ می‌توان خواص آن را بهتر تعریف کرد؛ ولی آنچه بوده، باقی می‌ماند. این واقعیت که زمین به دور خورشید می‌گردد و ماه به دور زمین، مورد تجدیدنظر قرار نخواهد گرفت. حداکثر در آینده خواهند توانست مدارها را بهتر تعریف نمایند. همین ملاحظه، صفت متغیر نظریه‌هاست که فی‌المثل مرا از توجه به آیه‌ای از قرآن که فیزیک‌دان مسلمانی آن را اعلام‌کننده ضدماده می‌دانست، منصرف نمود...؛ اما در مورد نمودهای موردمشاهده، مانند تکامل جنین انسانی می‌توان مراحل مختلف مشروح در قرآن را با داده‌های جنین‌شناسی جدید، به‌طور کامل روبرو کرد و توافق مطلق آیات مربوطه را با دانش جدید کشف نمود (بوکای، ۱۳۶۸ش: ۴۳).

در پاسخ به دلیل سوم مخالفان باید گفت: این ایراد، تنها متوجه آن دسته از مفسرانی است که بدون روش‌شناسی مشخص و آگاهی از جایگاه نظریه‌های علمی، به تطبیق، تحمیل و یا استخراج نظریه‌های علوم تجربی از آیات قرآن اقدام کرده‌اند. هرگاه مفسر، روش‌شناسی مشخص در کشف و تنظیم ارتباط میان آیات قرآن و گزاره‌های علوم تجربی داشته باشد و به‌علاوه، هم با جایگاه و حدود صدق و کذب نظریه‌های علمی و هم با اصول و اسلوب عام تفسیر، کاملاً آشنا باشد، کمتر دچار تأویل‌گرایی می‌شود. آن دسته از مفسرانی که بدون تفکیک گزاره‌های علمی از یکدیگر و تعیین سطح و جایگاه آنها، حقانیت همه آن‌ها را یکسره پذیرفته‌اند، ناچار، به تأویل‌گرایی و تفسیربه‌رأی، دچار شده و از ظاهر الفاظ و آیات قرآن منحرف شده‌اند.

## ۷. نتیجه گیری

تفسیر علمی قرآن، عبارت است از کشف و تنظیم رابطه میان آیات قرآنی و گزاره‌های بالفعل یا بالقوه علوم تجربی درباره آن بخش از طبیعت و انسان که قرآن و علوم تجربی درباره آن، گزاره‌هایی هم‌دامنه را به دست داده‌اند. کشف و تنظیم این رابطه، نیازمند روش‌شناسی‌ای دقیق است. بدون طرح یک رویکرد روشن که به تعامل و غنابخشی متقابل این دو حوزه منجر شود، نمی‌توان از روش تفسیر علمی قرآن سخن گفت و مصداق نظریه‌های علمی را در آیات قرآن یافت. هرگونه مصداقیابی نظریه‌های علمی در آیات قرآنی، از قبل، نیازمند روش‌شناسی‌ای دقیق است که مفسر را در کاوش و تلاش برای فهم آیات هدایت کند.

روی‌کردی که در این مقاله، برای تفسیر علمی آیات قرآن به دست داده‌ایم، بر تقسیم گزاره‌های علوم تجربی به سه سطح متفاوت، استوار است. براساس این رویکرد، مفسر در هر سطح، با گزاره‌ها و نظریه‌هایی متفاوت مواجه است که هر کدام، تفسیر علمی متناسب با خود را می‌طلبند. در سطح نخست، آیات قرآن، تعیین‌بخش گزاره‌های علمی هستند، در سطح دوم، تنها دامنه نظریه‌های علمی پذیرفته شده را تعیین می‌کنند و در سطح سوم، اصول راه‌نما و مبانی کلی، فهم ما از طبیعت را بیان می‌کنند. این سطوح و روش تفسیر علمی متناسب با هریک، در جدول زیر نشان داده شده‌اند:

جدول ۱

سطح	گزاره‌های علوم تجربی	تفسیر علمی	مثال
سطح اول	گزاره‌های مشاهدتی ناشی از رشد فناوری و ابزار	آیات قرآن، تعیین‌بخش نظریه‌های علمی	حرکت زمین (قرآن، الملک: ۱۵) کروی بودن زمین (قرآن، المعارج: ۴۰)
سطح دوم	نظریه‌های علمی	تعیین دامنه نظریه‌های علمی مورد قبول (نه تعیین‌بخش آنها)	نظریه جاذبه عمومی نیوتن و نسبیت عام اینشتین (قرآن، الرعد: ۲)
سطح سوم	فرضیه‌های علمی (بالفعل و مقدر)	بیان اصول راه‌نما و مبانی کلی فهم ما از طبیعت	موجودات زنده در کرات دیگر (قرآن، النحل: ۴۹)، حیات و شعور در همه اشیا (قرآن، الاسراء: ۴۴)

این روی کرد در تفسیر علمی قرآن، کاستی‌های روی کردهای دیگر تفسیر علمی (استخراج، تطبیق و استخدام) را ندارد؛ زیرا در درجه نخست، به همگامی آیات قرآن با تغییر در نظریه‌های علوم تجربی دامن نمی‌زند و در درجه دوم، به تأویل و تفسیر به رأی در آیات قرآن منجر نمی‌شود؛ به ویژه آنکه راه را برای تعامل و غنابخشی متقابل آیات قرآن و گزاره‌ها و نظریه‌های علوم تجربی، باز می‌گذارد و به تطبیق و تحمیل نظریه‌های علوم تجربی بر آیات قرآن منتهی نمی‌شود.

## منابع

### - قرآن کریم.

- استامپ، النور و دیگران (۱۳۸۳ش). *درباره دین*. ترجمه مالک حسینی و دیگران. تهران: هرمس.
- باریور، ایان (۱۳۶۲ش). *علم و دین*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- برومند، محمدحسین (۱۳۸۱ش). «بررسی و نقد توجیه علمی اعجاز قرآن». *مقالات و بررسی‌ها*. س ۳۵. ش ۷۱. صص ۷۵ تا ۹۴.
- بوکای، موریس (۱۳۶۵ش). *مقایسه میان تورات، انجیل، قرآن و علم*. ترجمه ذبیح‌الله دبیر. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پورحسن، قاسم (۱۳۸۴ش). «نقد و بررسی روش تفسیر علمی قرآن». *مجله پیام جاویدان*. ش ۶. صص ۸۷ تا ۱۰۶.
- تالیافرو، چارلز (۱۳۸۲ش). *فلسفه دین در قرن بیستم*. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- تریگ، راجر (۱۳۷۹ش). «عقلانیت علم و دین». ترجمه پیروز فطورچی. *نامه علم و دین*. ش ۷ و ۸. صص ۴۵ تا ۷۶.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۷ش). *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
- حسینی، سید موسی (۱۳۷۵ش). «گرایش علمی در تفاسیر معاصر». *مجله پژوهش‌های قرآنی*. ش ۷ و ۸. صص ۹۸ تا ۱۲۷.

- حسینی کله‌رودی، معصومه سادات (۱۳۸۴ش). «روش‌شناسی تفسیرهای علمی قرن چهارده». *مجله تینات*. س ۱۲. ش ۴۸. صص ۲۲۵ تا ۲۴۰.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۸ش). *بیان در علوم و مسائل کلی قرآن*. ترجمه محمدصادق نجمی و هاشم هاشم‌زاده هریسی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ذهبی، محمدحسین (۱۳۹۶ق). *التفسیر و المفسرون*. بی‌جا: دار الکتب الحدیثه.
- راسل، برتراند (۱۳۷۰ش). *القبای نسبت*. ترجمه محمود خاتمی. تهران: مدبر.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۴ش). *تفسیر علمی قرآن کریم*. قم: آزاد گرافیک.
- (۱۳۸۵ش). «روش برداشت علمی از قرآن». *مجله پژوهش‌های قرآنی*. ش ۴۵. صص ۹۰ تا ۱۲۷.
- (۱۳۸۶ش). *اعجازها و شگفتی‌های علمی قرآن*. قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- رفیعی محمدی، ناصر (۱۳۷۹ش). *تفسیر علمی قرآن: سیر تدوین و تطور*. تهران: فرهنگ گستر.
- شلتوت، محمد (۱۴۰۸ق). *تفسیر القرآن الکریم*. بیروت: دارالشروق.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ش). *تفسیر القرآن الکریم*. قم: بیدار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج علی اهل اللجاج*. مشهد: نشر مرتضی.
- طنطاوی، جوهری (بی‌تا). *الجواهر فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالفکر.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق). *تفسیر نورالثقلین*. قم: اسماعیلیان.
- عمر ابو حجر، احمد (۱۴۱۱ق). *التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان*. بیروت - دمشق: دار قتیبه.
- غزالی، ابو حامد (۱۴۰۲ق). *احیاء علوم‌الدین*. بیروت: دارالمعرفه.
- (بی‌تا). *جواهر القرآن*. دمشق - بیروت: مرکز العربی للکتب.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (بی‌تا). *اسرار التنزیل و انوار التأویل*. بغداد: دارالوسط.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۸۶ش). *قاموس قرآن*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

- قطب، سید (۱۴۱۲ق). *فی ظلال القرآن*. بیروت- قاهره: دارالشروق.
- گلشنی، مهدی (۱۳۶۴ش). *قرآن و علوم طبیعت*. تهران: امیرکبیر.
- گیلیس، دانالد (۱۳۸۷ش). *فلسفه علم در قرن بیستم*. ترجمه حسن میان‌داری. تهران: طه.
- مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹ق). *من هدی القرآن*. تهران: دار محیی‌الحسین.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۶۷ش). *تفسیر نمونه*. قم: دار الکتب الاسلامیه.
- مک کواری، جان (۱۳۷۸ش). *تفکر دینی در قرن بیستم*. ترجمه بهزاد سالکی. تهران: امیرکبیر.
- نوفل، عبدالرزاق (۱۳۹۳ق). *القرآن و العلم الحدیث*. بیروت: دار الکتب العربی.